

## کاربرد موازی و معکوس هفت سفر سندباد در شعر سیاب\*

رضا افخمی عقدا، دانشیار دانشکده زبان‌های خارجی، دانشگاه یزد  
سیما شفیعی<sup>۱</sup>، کارشناس ارشد زبان و ادبیات عربی، دانشگاه یزد

### چکیده

حضور سلطه جویانه استعمار و ایادی آن در قرن بیستم از حیث اقتصادی، فرهنگی، نظامی و ... در ممالک مختلف دنیا مخصوصاً بلاد عربی؛ علما، ادبا، شاعران و روشنفکران این مناطق را برآن داشت که برای مبارزه علیه استعمار و آگاه سازی مردم به موثرترین شیوه تلاش کنند. استفاده از اسطوره‌های کهن یکی از راه‌هایی است که اکثر شاعران معاصر عرب از جمله بدر شاکر السیاب برای رسیدن به هدف سیاسی مورد اشاره، در آن گام نهادند. این شاعر عراقی در اشعارش علاوه بر کاربرد موازی و مطابق با خط سیر اسطوره، به هنجارگریزی و کاربرد معکوس و خلاف جهت حرکت اسطوره، به صورت ابتکاری دست زده است. بدین جهت این پژوهش با انتخاب تعدادی از سروده‌های سیاب با روش توصیفی - تحلیلی به موشکافی هنجارگریزی سیاب و کاربرد موازی و معکوس اسطوره سندباد در هر هفت سفر او و دلایل و انگیزه‌های او در هنجارگریزی پرداخته است. یافته‌های این پژوهش حاکی از آن است که در تمام این سروده‌ها سندباد نماد شاعر است و برای رهایی از چنگال بیماری و در جستجوی وجودی درمان، راه کشورهای متعدد در پیش می‌گیرد، اما برخلاف داستان سندباد و سفرهای موفقیت آمیز و شگفت انگیزش، در سروده‌های سیاب هیچ نشانه‌ای از بهبودی فردی، اجتماعی و سیاسی که نوعی پیروزی تلقی می‌گردد، پیدا نیست و تلاش‌های سیاب برای اصلاح امور شکستی تلخ در پی دارد. در واقع هر مسافرتی برخلاف خط سیر داستان هزار و یک شب زمینه را برای شکستی تلخ فراهم می‌کند.

**کلیدواژه‌ها:** شعر معاصر عربی، سیاب، اسطوره، هفت سفر سندباد، هنجارگریزی.

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۰۹/۰۷

\*تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۱۲/۲۵

۱- نشانی پست الکترونیکی نویسنده مسئول: SimaShafiee68@gmail.com

## مقدمه

طبق گفته‌های چارلز داروین درباره تکامل ژنتیکی، عقلی و فکری موجودات در کتاب "خواستگاه گونه‌ها" می‌توان گفت اسطوره نیز مختص زمان تاریخی معینی است که باتوجه به ویژگی‌های آن، میزان پیشرفت و نمو یا ابتدایی بودن آن دوره و تکامل عقل بشر، به همان اندازه تکامل یافته یا ابتدایی است. با در نظر داشتن این مسأله که بشر بدون بهره‌وری از میراث ارزشمند گذشتگان خود نمی‌تواند به تجدید و نوگرایی دست یابد و اسطوره نیز یکی از همین میراث‌هاست پس استفاده از آن در شعر معاصر طبیعی جلوه می‌نماید اما به این نکته نیز باید توجه داشت که کاربرد صرف اسطوره بدون هیچگونه تغییر و تحول در عصری که تغییر و تحول بر علم و اندیشه حاکم است غیر ممکن به نظر می‌رسد (عوض، ۱۹۷۴: ۶).

تجاوز و حمله‌ی غرب به ملت‌های عرب زبان، درد و رنج، فقر، چپاول، ذلت، سیطره بر دولت و سیاست آنها و توسل به زور در استفاده از آن بر حسب منافع خود، تحریف فرهنگ عرب و سعی استعمارگران غربی در ادغام آن با فرهنگ غربی و نشر فرهنگ جدید و تربیت فرزندان عرب با استفاده از همین فرهنگ تازه برای مستحکم نمودن جای پای خود در خاک عرب و جهل بسیاری از عوام نسبت به اهداف ناشایست غرب، متفکرین، ادبا، شعرا و... را تحت فشار قرار داد. آنها از تن دادن به ذلت و چشم‌پوشی حضور گستاخانه و سلطه جویانه استعمارگران سر باز زدند و به آگاه‌سازی مردم به مؤثرترین شیوه ممکن و مبارزه بر علیه آنها اهتمام ورزیدند. شاعران عرب نظاره گر مرگ بی صدا و دردناک سرزمین و فرهنگ خود بودند و با تمام وجود این مرگ تدریجی را احساس می‌کردند پس به شیوه‌ای نو جهت به تصویر کشیدن مرگ سرزمین و وطن خود روی آوردند و آن را به عنوان مقدمه‌ی تولدی دوباره و رویشی نو در بین خود پروراندند، در واقع به امیدی که از عمق وجود آنها تا افق‌های استقلال و آزادی شعله‌ور بود، تمسک جستند (کندی، ۲۰۰۳: ۸۰-۹۵). و با تعبیری رمزگونه به تهییج احساسات قومی و ایجاد انقلاب علیه غربی‌ها پرداختند. این بهره‌جویی با استفاده از اصل اسطوره‌ها و ایجاد تغییراتی ضروری و متناسب با عصر

کاربرد موازی و معکوس هفت سفر سندباد در شعر سیاب ۴۹

حاضر و هدف انقلاب همراه بود مخصوصاً اسطوره‌های مرگ و رویش، «الموت و الإنبعاث» که از نمونه‌های مثال‌زدنی این نوع اسطوره‌ها می‌توان به تموز، عشتار، مسیح، خضر و امام حسین (علیه السلام) اشاره کرد (عوض، ۱۹۷۴: ۶۱-۸۰).

فقر و تنگدستی، غم و اندوه جانکاه یتیمی از دوران کودکی (عباس، ۱۹۹۲: ۹۷) مبارزه با استعمار در دوران جوانی، آوارگی، چشیدن طعم تلخ زندان، درد و رنج بیماری مزمن، (الفاخوری، ۱۹۸۶، ج ۲: ۶۳۸-۶۴۰) از جمله عوامل فردی، اجتماعی و سیاسی هستند که شاعر عراقی بدر شاکر السیاب را برآن داشت که در بسیاری از اشعارش به زبان اسطوره روی آورد و با این زبان با مخاطبینش که امید به آزادی آنها از بند استعمار، تعصب، فقر و بیچارگی فکری و معیشتی داشت سخن بگوید. علاوه بر این، به اعتقاد این شاعر، پرداختن به اسطوره یکی از مظاهر شعر نو است. و در واقع، به زعم سیاب، شعر هیچگاه تا این حد نیازمند اسطوره و رمز نبوده است شاعر از این طریق قادر به ساختن عالمی است که به منطق سرمایه و زر بتواند درگیری نشان دهد (بلاطه، ۲۰۰۷: ۱۷۸).

از مشهورترین اساطیری که سیاب در دیوان خود بکار برده است می‌توان به، تموز، عشتار، سربروس، سیزیف، سندباد و... اشاره کرد. تموز بابلی معادل آدونیس یونانی است که خدای حاصلخیزی است و عاشق عشتار، عشتروت، ایشر یا آفرودیت، الهه آسمان و خدای باروری فصلی. عشتار هر سال پس از مرگ تموز و رخت بر بستن سرسبزی و آبادانی از زمین، برای یافتن او قدم به سرزمین بی بازگشت مردگان می‌نهد (عوض به نقل از فریزر، ۱۹۳۰: ۶-۹) سرزمینی که خواهرش «آرشکی گل» ملکه آنجا است او انواع رنج و عذاب را به عشتار روا می‌دارد و سپس به زندان می‌افکند (حیبی، ۱۳۹۰: ۷). عشتار، در نهایت، با تدبیر «إنا» خدای خدایان، نجات می‌یابد و با نثار بوسه‌ای تموز را حیاتی دوباره می‌بخشد سپس از سرزمین مردگان بیرون می‌رود و زمین را از نو می‌رویاند (مخبر، ۱۳۷۳: ۹۵). این دو اسطوره در قصاید بسیاری از دیوان سیاب همچون، رحل النَّهار، لیلَةُ فی باریس، انشودة المطر و... برای به تصویر کشیدن اوضاع نابسامان سرزمین عراق نمود یافته‌اند. سیزیف یونانی، اسطوره‌ای که به جهت فاش

کردن اسرار خدایان و سرپیچی از فرمان آنان به دنیای مردگان افکنده می‌شود و به عنوان مجازات او را وادار می‌کنند تخته سنگ بزرگی را تا بالای کوه بغلتاند با شادکامی و بدون وقفه، ناراحتی و ناامیدی این کار را انجام می‌دهد (فرخی، ۱۳۸۰: ۱۰۱) نیز در بعضی قصائد سیاب همچون: «مرحی غیلان» نمود یافته تا بیانگر غم و اندوه این شاعر باشد. سربروس اسطوره یونانی و سگ سه سر، نگهبان سرزمین مردگان است این سگ، مردگانی که قصد فرار دارند را می‌خورد. شاعر این نماد را برای نشان دادن جولان استعمارگران در کشورش به کار می‌برد (معروف و صالحی، ۱۳۹۰: ۶). اما اسطوره‌ی شرقی و عامه پسند سندباد، و سفرهای دریایی او، نیز در تعدادی از قصاید سیاب همچون: مدینة سندباد، اللیلة الأخيرة، أفياء جيكور، ارم ذات العماد، الوصیة، رحل النهار و... کاربرد یافته است تا کمک کند سیاب زندگی فردی، اجتماعی، فکری و سیاسی خود را بیش از پیش به تصویر بکشد. نکته قابل توجه اینکه، سیاب در پرداختن به این شخصیت اسطوره‌ای نه تنها در ساختار اسطوره تغییراتی ایجاد کرده است، بلکه با توجه به ترتیب زمانی سرودن اشعار، در ارائه سفرهای هفتگانه رعایت نظم و ترتیب را ننموده، به عنوان مثال در قصیده «افیاء جیکور» به سفر دوم و پنجم سندباد اشاره دارد، در قصیده الوصیة به سفر ششم پرداخته و... در واقع این چینش سفرها در قصائد یادآور عدم تسلسل سیر طبیعی مسیر داستان زندگی حضرت موسی (ع) در قرآن است که برای پی بردن به آن، باید آیات متعدد را کنار هم قرار داد. همچنین سیاب در بعضی قصاید، به طور مشترک به سفرها اشاره دارد. به عنوان مثال در قصیده افیاء جیکور سفر پنجم سندباد و در قصیده رحل النهار نیز سفر پنجم وی به تصویر کشیده شده است.

#### پیشینه تحقیق

در ادبیات عربی و فارسی پژوهش‌های متعددی در زمینه شعر سیاب، بررسی اسطوره‌ها در اشعار او از جمله اسطوره سندباد صورت گرفته است به عنوان مثال حبیبی در مقاله «واکاوی نقاب تموز در شعر سیاب» (مجله زبان و ادبیات عربی، ۱۳۹۰، ش ۵) اسطوره بابلی تموز را در اشعار سیاب بررسی می‌کند و این اسطوره را نمادی برای تغییر شرایط

نابسامان عراق معرفی می‌کند. سلیمی و صالحی در مقاله‌ای تحت عنوان «خوانش‌های متفاوت از سندباد در شعر معاصر عربی» (فصل نامه لسان مبین، ۱۳۹۰، ش ۴) به بررسی اسطوره سندباد در شعر سیاب، خلیل الحاوی، بیاتی و صلاح عبد الصبور می‌پردازند و انگیزه هر کدام از این شاعران را از نقاب سندباد بیان می‌دارند. چنانچه انگیزه سیاب بیشتر، فردی، بیاتی، اجتماعی، حاوی، سیاسی و اجتماعی و عبد الصبور انگیزه شعری و هنری دارد. همین نویسندگان در مقاله‌ای تحت عنوان «بررسی سندباد در شعر سیاب و خلیل الحاوی» (مجله زبان و ادبیات عربی، ش ۴، ۱۳۹۰) که در راستای مقاله سابق است به بررسی انگیزه سیاب در استفاده از نقاب سندباد فقط در قصیده رحل النهار می‌پردازند. معروف و صالحی با مقاله‌ای تحت عنوان "نقد توصیفی-تحلیلی اسطوره در شعر سیاب، مطالعه..." (فصل نامه‌ی ادبیات تطبیقی، ش ۱، ۱۳۹۰)، به موشکافی اسطوره و جایگاه آن در ادبیات عرب و دو اسطوره‌ی تموز و سربروس در سروده‌های سیاب می‌پردازند. محمد عبد الرحمن یونس با پژوهشی موسوم به "فضاء الموت و اسطوره تموز و عشتار" به شرح مفهوم مرگ در اشعار سیاب و استفاده از دو اسطوره تموز و عشتار اهتمام می‌ورزد. حامد صدقی و رضوان باغبانی با "القناع فی شعر بدر شاکر السیاب، قصیده سفر ایوب نموذجاً" (بحوث فی اللغة العربیة و آدابها، ش ۴، ۱۳۹۰) به بیان مفهوم قناع و کاربرد اسطوره‌ها و شخصیت نامداری مانند حضرت ایوب در اشعار سیاب می‌پردازند با این وجود در رابطه با هنجارگریزی‌های او و کاربرد معکوس اسطوره‌ها از جمله سندباد در تمام دیوان شاعر و عجین شدن او با هزار و یک شب و حرکت پا به پای او با سندباد و هفت سفر شگفت انگیزش در هزار و یک شب، پژوهشی انجام نشده است که این مقاله به این مهم می‌پردازد.

### هنجارگریزی سیاب

گسترده‌گی حوزه زبان و تغییر و تحولاتی که در جامعه عرب در قرن بیستم صورت گرفت از اختلاط با غرب و فرهنگ غرب گرفته تا استعمار، موجب شد شاعران عرب اشعاری متفاوت از دوره‌های گذشته بسرایند به طوری که هم حرف تازه‌ای برای گفتن

در عصر جدید داشته باشد هم در برگیرنده حرف دل و مقاصد شاعر باشد و هم بر دل مخاطب بنشیند. یکی از روش‌های ارائه اثری متفاوت، هنجارگریزی است که شاعر با درهم شکستن قواعد و ساختارهای زبان معیار، معانی، گویش و غیره اثر خود را برجسته و مورد توجه مخاطب قرار می‌دهد (صفوی، ۱۳۷۳: ۴۶). سیاب از این تکنیک در سومین و چهارمین مرحله از زندگی خود بهره جسته. به عبارت دیگر وی پس از پشت سر گذاشتن دو مرحله ی رمانتیک و واقع‌گرایی، در دو مرحله‌ی: الف: تموزی، مرحله‌ای که شاعر تنها راه خلاص شدن از فلاکت را مرگ اسطوره‌ای می‌داند که در پس آن تولدی دوباره نهفته است. بدر در این برهه به تغییر اوضاع و شرایط خونین عراق امیدوار است. قصیده «سربروس فی بابل»، مدینه سندباد، و... از سروده‌های این دوره وی محسوب می‌شوند (معروف، صالحی، ۱۳۹۰: ۵). ب: درونگرایی، آخرین مرحله زندگی شاعر، که در آن با بیماری دست و پنجه نرم می‌کند و از کشوری به کشور دیگر جهت مداوا سفر می‌کند و فقط مرگ را هم قطار خود می‌بیند (علوش، ۱۹۷۱: ش-ث - ث). به هنجارگریزی روی می‌آورد. در این دو برهه، شرایط دردناک سیاسی و اجتماعی جامعه، پیشروی بیگانگان در خاک جوامع عربی و بی‌نتیجه ماندن مبارزه بر علیه آنان و بدتر از همه رخنه بیماری در جان سیاب در آخرین دوره زندگی وی، و سفر به کشورهای مختلف برای مداوای بیماری و بهبود نیافتن، او را به هنجارگریزی وادار کرد (سلیمی و صالحی، ۱۳۹۰: ۸۲). به عبارت دیگر با توجه به مشکلات و حوادث موجود در زندگی کوتاه مدت سیاب شاید بتوان گفت که زندگی و مرگ بزرگ‌ترین دغدغه‌ی زندگی او بوده و این دغدغه به اشعار او راه یافته و جلوه گر شده است چرا که با کاربرد اسطوره‌هایی چون تموز، عشتار، و شخصیت‌های دینی چون حضرت مسیح و... در اشعارش که مرگ و نابودی آنها آغاز تولدی دوباره و امید به از سرگیری رویش زمین (دست یافتن به آزادی و بیرون راندن بیگانگان) است، کاملاً مشهود است (یونس، بی تا: ۱۱). به عنوان مثال، نمونه جوشش امید در تمام وجود و چشمان منتظر سیاب در تغییر اوضاع زمانه ی خود در قصیده «ليلة فی باریس» از دیوان «شناسیل ابنه الجلبی» نمایان است به طوری که اسطوره در قصیده به شکلی نمود یافته که انتظار می‌رود. به

کاربرد موازی و معکوس هفت سفر سندباد در شعر سیاب ۵۳

بیان بهتر، اسطوره موازی و مطابق با هنجار بکار رفته و کاربرد دیخلاف آنچه در سرگذشت آنها در افسانه ها ذکر شده و نسل به نسل منتقل شده نیافته است: (سیاب، ۱۹۷۱، ج ۱: ۶۲۱-۶۲۴) «لَوْ صَحَّ وَعَدُّكَ يَا صَدِيقَهُ/لَوْ صَحَّ وَعَدُّكَ آه لَأَنْبَعَثَتْ وَفِيقَهُ مِنْ قَبْرِهَا، وَ لَعَادَ عُمَرِي مِنَ السَّنِينِ إِلَى الْوَرَاءِ.../تَأْتِينَ أَنْتِ إِلَى الْعِرَاقِ؟ أَمْ دُ مِنْ قَلْبِي طَرِيقَهُ/فَأَمْشِي عَلَيْهِ. كَأَنَّما هَبَطْتُ عَلَيْهِ مِنَ السَّمَاءِ عُشْتَاؤُ فَاَنْفَجَرَ الرَّيْبُغُ لَهَا وَ بَرَعَمَتِ الْعُصُونُ...» (همان: ۶۲۲-۶۲۳).

دوست من اگر وعده ات راستین باشد/ آه اگر وعده ات راستین باشد و فیکه از قبرش برمی خیزد/ و عمر من نیز به سالهای قبل بر می گردد (جوان می شوم)/ به عراق می آیی؟/ راهش را به سوی قلبم می گسترانم/ بر آن قدم می زنم، گویی الهه عشتار از آسمان بر آن هبوط کرده/ و بهار در آن جوشیده و شاخه های درختان شکوفا شده. اما بر خلاف قصیده فوق، شاعر در تعدادی از اشعار خود، به ویژه قصائدی مانند: «دار جدی، اُفِیاء جیکور، الوصیة، رَحَلِ النَّهَارِ، اللیلة الأخریة، مدینة سندباد و أغنیة بنات الجن» که در آنها نقاب سندباد بر چهره زده، اسطوره را از مسیر واقعی و حقیقی خود خارج، و در سرنوشت، یا ساختار اسطوره تغییراتی ایجاد کرده است تا بدین وسیله حجابی از زندگی فردی، اجتماعی و سیاسی خود را به کناری بزند.

### سندباد هزار و یک شب

سندباد، معروف به سندباد بحری شخصیتی اسطوره ای است که هفت سفر دریایی او حکایتی دلکش و اعجاب برانگیز از حکایات هزار و یک شب است سندباد در بغداد سکنی گزیده، در دوره ی عباسیان زیسته و خلیفه ی زمان او هارون الرشید است. خلیفه ای که سندباد از وی به نیکی یاد و او را به عنوان شخصیتی عالم و نیکوکار معرفی می کند چنانکه پادشاه یکی از جزایری که سندباد در آن اتراق می کند در مقابل فضیلت هارون الرشید سر تعظیم فرود می آورد و هدایای ارزشمندی برای او در نظر می گیرد. بغداد در حکایات سندباد، اقلیمی است آباد که سندباد پیوسته آن را دار السلام می خواند و از روال داستان چنین به نظر می رسد که اگرچه تمام مردم، ثروتمند و ارباب

نیستند ولی از زندگی خود راضی و خداوند را سپاسگذارند. در واقع طبق مکتوبات داستان، آرامش و سکون در بغداد حاکم است. شخصیت اصلی قصه (سندباد) شخصیتی شجاع، کوشا، ماجراجو، کاوش گر، باهوش، چابک، امیدوار، واقع بین، منفعت طلب و... نشان داده می‌شود او کسی است که از روی هوی و هوس و خوشگذرانی بیهوده با دوستان و مجالس لهو و لعب قسمت اعظم ثروت وافر پدرش را از بین می‌برد ناگاه از خواب غفلت بیدار می‌شود و به فکر جبران اشتباهات گذشته خود می‌افتد و راه دریا و تجارت را در پیش می‌گیرد و طی هفت سفر دریایی ثروتی به دست می‌آورد که بنا به گفته خودش تا پایان عمر قادر به خرج نصف آن نیز نیست او در هر سفر با مشکلات و مخاطرات فراوانی رو برو می‌شود اما در نهایت پیروز و سالم به خانه و سرزمین خود بازمی‌گردد و پس از اندک مدتی با وجود مخاطرات و سختی‌های سفر قبل، شوق سفر و ماجراجویی در نهادش ایجاد می‌شود و برای سفری دیگر حاضر می‌گردد (ألف لیلة ولیلة، ۱۹۵۱، ج ۳: ۸۱-۱۲۲).

### گزینش سندباد، شباهت‌ها و تفاوت‌ها

در میان اسطوره‌هایی که شاعران برای نقاب زدن بر چهره برگزیدند سندباد از جایگاهی بالا و محبوبیتی خاص برخوردار است و دلیل آن نیز قرابت این اسطوره با حکایات مردمی است (حبیبی و بهروزی، ۱۳۹۰: ۴). بعضی از شاعران عرب از این اسطوره در اشعار خود با توجه به هدف، درون، روحیه و انگیزه خود بهره جسته‌اند شاعری چون ادونیس، سندباد را با توجه به روحیه تحول خواه و دگرگونی طلب خود بر می‌گزیند، خلیل الحاوی تشنه جرعه‌ای حقیقت است و این عطش را به سندباد منتقل می‌کند اما سیاب بیشتر برای بیان درد و رنج بیماری و ناامیدی خود سندباد را برمی‌گزیند (الموسی، ۱۹۹۱: ۳۷-۴۷). شاید بتوان دلیل انتخاب او را اینگونه شرح داد که سیاب با حضور بیگانگان در وطن خود و سلب آزادی، استقلال و... احساس ذلت و خواری سراپای وجودش را فراگرفته، سندباد هزار و یک شب نیز که ثروت پدر خود را در راه لهو و لعب و خوشگذرانی بیهوده تلف کرده احساس ذلت و پوچی، آرامش را از او سلب



کاربرد موازی و معکوس هفت سفر سندباد در شعر سیاب ۵۵

می‌کند. هر دو به سفرهای متعدد می‌روند یکی برای به دست آوردن ثروت و بزرگی و موقعیت اجتماعی پیشین خود و لذت از مسافرت و ماجراجویی و کاوش ناشناخته‌ها در سرزمین‌های مختلف و دیگری برای مداوای بیماری خود و به دست آوردن سلامتی. سندباد از سفر لذت می‌برد و بخاطر مشکلات پیش رو توبه می‌کند که دست از سفر و ماجراجویی برمی‌دارد و هر بار توبه خود را شکسته و اسباب سفر بعدی را فراهم می‌کند اما سیاب از سفر و آوارگی در شهرهای مختلف بیزار است. نتیجه‌ی سفرهای سندباد پیروزی و موفقیت و کسب ثروت و تجارب متعدد و به دست آوردن بزرگی و موقعیت و نتیجه سفرهای سیاب بی‌ثمری، پیشرفت بیماری، نزدیک شدن به مرگ و بی‌نتیجه ماندن جنگ برای باز پس‌گیری استقلال و شرافت وطن است. در واقع می‌توان گفت شباهت‌ها و تفاوت‌های آشکاری که سیاب با مقایسه خود با این شخصیت مشاهده نموده در انتخاب آن تأثیری بسزا داشته است.

#### کاربرد موازی و معکوس سندباد

سیاب نقاب این شخصیت اسطوره‌ای را در تعدادی از قصائد خود به چهره زده اما به نحوی که در بعضی از این قصائد سندباد او با سندباد اسطوره‌ای کاملاً متفاوت است چنانکه گویی با اسطوره دیگری مواجه هستیم نه سندباد هزار و یک شب. سندباد قصائد سیاب شخصیتی فقیر و بی‌نوا، مریض و شکست خورده است که سفرهایش ملامت از بیماری و شکست است و امیدی به بازگشتش نیست. در واقع شرایط روحی و روانی سیاب و زندگی شخصی سراسر درد و رنج او با بعضی از جنبه‌های زندگی سندباد اسطوره‌ای در هم تنیده شده است. از این رو سیاب تلاش کرده است تا در نام و بعضی از حوادث زندگی سندباد هزار و یک شب همزادی برای خود خلق کند تا بخشی از خط سیر زندگی فردی، اجتماعی و سیاسی خود مخصوصاً پایانی را که برای عمر خود مجسم و تصور کرده است به معرض نمایش بگذارد.

## قصیده دار جدی

این قصیده از جمله قصائدی است که سیاب نقاب سندباد به چهره زده و به بیان رنج و اندوه و بیماری خود می‌پردازد:

«...و في ليالي الصَّيفِ حينَ ينعسُ القمرُ/و تذبُّبُ النُّجومِ في أوائلِ السَّحْرِ /أفيقُ أجمعُ النَّدى  
مِنَ الشَّجَرِ في قدَحٍ، ليقْتلِ السُّعالِ و الهزالِ... / سفينةٌ.. كأَنَّ سندبادَ في ارتحالٍ: شراعي الغيومِ، و  
مِرْفَأيِ المحالِّ/ أو أبصرُ اللهَ على هيئةِ نَحْلَةٍ، كَنَاجِ نَحْلَةٍ يُيَضُّ في الظَّلامِ/أحسُّه يقولُ: يا بُنيَّ، يا  
غلامُ، وَهَبْتُكَ الحِياةَ و الحنانَ. و النُّجومَ وَهَبْتُهَا لِمُقَلَّتِيكَ ، و المطرَ لِلْقَدَمينِ العَصَّتينِ. فاشربِ  
الحِياةَ و عِبَّهَا يُجِبُّكَ الإلهُ...» (سیاب، ۱۹۷۱، ج ۱: ۱۴۷-۱۴۸).

و در شب‌های تابستان هنگامی که ماه چرت می‌زند/ و ستارگان در آغاز سحر ذوب می‌شوند/ بیدار می‌شوم که شبنم درختان را در قدحی جمع کنم تا بیماری و ضعف را هلاک کند/ گویی سندباد در حال سفر است: بادبانم ابرها و لنگرگاهم نیستی و نابودی است/ و خدا را به شکل نخلی می‌بینم، به سان خوشه‌ای که در تاریکی می‌درخشد/ خدا راحس می‌کنم، می‌گوید: پسر عزیزم، ای دل‌بندم به تو حیات و عطوفت بخشیدم و ستارگان را به چشمانت و باران را به پاهای نرم و لطیف هدیه دادم. پس زندگی و مشکلاتش را با هم بنوش که خدا دوستت می‌دارد.

شب تاریک درحال زوال، و هنگامه‌ی سحر نزدیک است سیاب امید به شفا و سلامتی خود را با شور و شوق به تصویر می‌کشد او از سندبادی سخن می‌راند که در حال سفر است و خداوند به او نوید زندگی تازه‌ای می‌بخشد زیرا که بسیاری از گرفتاری‌ها، درد و رنج‌ها و سختی‌ها مایه دگرگونی و تحول زندگی و پیروزی است که این اعتقاد همیشه باعث صبر و بردباری انسان‌های موفق بوده است. سیاب هنرمندانه این سختی‌ها را در این بخش از قصیده به تصویر کشیده و امید به این تحول و دگرگونی را در تفعله اخیر بیان نموده است. با این توضیح، روشن است که سندباد در حال سفر سمبل خود شاعر است که نقاب سندباد هزار و یک شب، برچهره زده و با تمسک به این اسطوره شرایط زندگی خود را اعم از جسمی، روحی و فکری، به رشته تحریر درآورده است. علاوه بر این، هرچند تاریخ سرودن این قصیده مشخص نیست

اما با توجه به ذکر آن در اولین سال از آخرین مرحله حیات سیاب در دیوان او، چنین به نظر می‌رسد که هنوز ریشه‌های زهرآگین بیماری و ناامیدی به طور کامل وجودش را فرا نگرفته و به همین دلیل روزنه‌هایی، هرچند کوچک، از امید، در این قصیده دیده می‌شود. با توجه به موازی بودن افکار و عواطف سیاب در این بخش از قصیده با افکار و عواطف سندباد هزار و یک شب، باید گفت سیاب در این قسمت، هنجار شکنی نکرده و موازی با داستان هزار و یک شب حرکت کرده است.

### قصیده اُفباء جیکور

از دیگر قصائدی که سیاب در آن نقاب سندباد را به چهره زده "اُفباء جیکور" است. جیکور محل تولد سیاب و روستایی است که علاقه خود را به آن در اشعارش خالصانه بیان می‌نماید. این قصیده در تاریخ ۱۹۶۲/۳/۱۷ یعنی آخرین مرحله از مراحل و سالهای پایانی حیات سیاب و در روستای جیکور سروده شد (سیاب، ۱۹۷۱، ج ۱: ۱۹۰). سالهایی که بیماری و درد روحی و روانی بر او حاکم بود. با وجود موج بیماری و ناامیدی در اشعار سیاب، هرگاه از جیکور سخن می‌راند شور و شوق و طبیعتی ناب در ذهن مخاطب نقش می‌بندد اما احساسات و کلمات بکار برده در بیان طبیعت ناب جیکور، شباهتی بسیار نزدیک به کلماتی دارد که سندباد در بیان طبیعت ناب جزیره‌ای در دومین سفر خود بکار می‌برد: «قضا و قدر الهی ما را به جزیره‌ای برسانید که درختان بسیار و میوه‌های آبدار و شکوفه‌های رنگارنگ و مرغان خوش صدا و چشمه‌های روان داشت...» (اُلف لیلة و لیلة، ۱۹۵۱، ج ۳: ۸۸). سندباد با مشاهده زیبایی‌های منحصر به فرد آن جزیره خوشحال و شگفت زده می‌شود، احساس آرامش می‌کند و ساعتی زیر سایه‌ی درختان به خوابی عمیق فرو می‌رود پس از آنکه از خواب برمی‌خیزد خود را تنها و بی‌یاور می‌یابد چرا که اکنون در جزیره سرگردان گشته و دیگر تجار او را ترک کرده‌اند. سیاب نیز طبیعت و زیبایی‌های جیکور او را به وجد می‌آورد و احساس آرامش سراپای وجودش را فرا می‌گیرد و تمام آرزوی او آسودن در جیکور و مشاهده طبیعت ناب جیکور است. علاقه و ایمان شاعر به جیکور به حدی است که از او تمنای

شفا و آرامش خاطر دارد از جیکور می‌خواهد جسم بیمارش را با گل‌های زیبایش لمس کند تا بهبود یابد در واقع جیکور پناهگاه شاعر و نهایت آرزوی اوست:

«نَافُورَةٌ مِنْ ظَّلَالٍ، مِنْ أَزْهَابٍ، وَ مِنْ عَصَافِيرٍ، جِيكُورُ، جِيكُورُ، يَا حِفْلًا مِنْ النُّورِ/يَا جِدُولًا مِنْ فَرَاشَاتٍ نُطَارِدُهَا فِي اللَّيْلِ، فِي عَالَمِ الْأَحْلَامِ يَنْشُرْنَ أَجْنَحَةً أَنْدَى مِنْ الْمَطَرِ فِي أَوَّلِ الصَّبِيِّ.../مِنْ أَيْنِ جِنَاكِ، مِنْ أَيِّ الْمَقَادِيرِ؟.../جِيكُورُ مَسِّي جَبِينِي فَهُوَ مُلْتَهَبٌ/مَسِّيهِ بِالسَّعْفِ وَ السُّنْبُلِ التَّرْفِ...» (همان: ۱۹۷۱: ۱۸۶، ۱۸۷).

جیکور ای فواره ای از جنس سایه ی ماه، و ای سبدهایی از جنس گل‌ها و دسته‌هایی از پرندگان/ جیکور، جیکور، ای جشنی از جنس نور/ ای نهری از جنس پروانه‌هایی که شباهنگام در عالم خیال به دنبالشان می‌رویم و آنها بال‌های شفاف تر از باران خود را در آغاز تابستان می‌گسترانند/ تو را از کجا آوردیم جیکور؟ از کدامین زمان؟/ ای جیکور، پیشانی ملتهب و ورم کرده‌ام را لمس کن/ با برگ‌های نرم و لطیف خرما و سنبل تازه لمس کن

در قسمت دیگری از قصیده، سیاب از جیکور می‌خواهد هر آنچه از دست رفته را به او باز گرداند گویی تمام امید شاعر به جیکور منتهی است:

«جِيكُورُ...ماذا؟ أَمْشِي نَحْنُ فِي الرِّمَنِ أَمْ أَتَهْ مَاشِي وَ نَحْنُ فِيهِ وَقُوفُ؟.../هَلْ أَنْ جِيكُورُ كَانَتْ قَبْلَ جِيكُورِ فِي خَاطِرِ اللَّهِ.../فِي نَبْعِ مِنَ النُّورِ؟/جِيكُورُ مَدِّي غِشَاءَ الظِّلِّ وَ الزَّهْرِ/سَدِّي بِه بَابِ أَفْكَارِي لِأَنْسَاهَا/أَثْقَلِي مِنْ غُصُونِ النَّوْمِ بِالثَّمَرِ بِالخَوْخِ وَ التَّيْنِ وَ الْأَعْنَابِ عَارِيَةً مِنْ قِشْرِهَا الْحَصْرِ/رَدِّي إِلَيَّ الَّذِي ضَيَّعْتَ مِنْ عُمْرِي أَيَّامَ لَهْوِي .../رَدِّي السَّنْدِبَادَ وَ قَدْ أَلْقَيْتَهُ فِي جُزُرٍ يَرْتَادُهَا الرِّيحُ ذَاتُ أَمْرَاسٍ» (همان: ۱۹۷۱: ۱۸۸-۱۸۹).

جیکور... ما را چه شده؟ آیا ما در زمان سیر می‌کنیم یا او در حرکت است و ما در آن توقف نموده ایم؟.../آیا جیکور قبل از جیکور در ذهن خداوند در چشمه‌ای از جنس نور وجود داشت؟/ ای جیکور، هاله‌ای از سایه‌ی ماه و شکوفه بگستران/ با آن، دروازه افکارم را سد کن تا فراموششان کنم/ و باب افکار مرا از شاخه‌های خواب بارورساز با میوه‌های هلو و انجیر و انگور رسیده (با رسیده شدن گویی از پوست نازک خود تهی شده‌اند)./عمر و ایام جوانی از دست رفته‌ام را به من بازگردان/ سندیباد را که باد سوزناک او را در جزایری که رخ در آن سیر می‌کند انداخته بازگردان.

سیاب جیکور را تنها سنگ صبور و ناجی خود می‌داند با او صحبت می‌کند دردهایش را با او در میان می‌گذارد و از او می‌خواهد بر باد رفته‌هایش را بازگرداند شاید بتوان گفت در این مرحله هنوز ناامیدی در تمام وجود سیاب ریشه ندوانده و اندک امیدی در اشعارش به چشم می‌خورد. سیاب از جیکور می‌خواهد تا سندباد را که توسط پرنده‌ای غول پیکر موسوم به رخ در جزایر سرگردان شده را بازگرداند.

سیاب به سفر دوم و پنجم سندباد بحری اشاره می‌کند در سفر دوم سندباد به امید نجات، خود را با پارچه‌ای به رخ آویزان می‌کند اما در نهایت بر فراز کوهی که راه برگشتی ندارد و جز سنگ و خار و خاشاک چیز دیگری نیست فرود می‌آید. در سفر پنجم نیز، همراهان سندباد بدون اطلاع او تخم رخ را می‌شکنند این کار موجب خشم رخ می‌شود او با چنگال‌هایش سنگ‌های عظیمی به درون کشتی سندباد پرتاب می‌کند، کشتی و هرآنچه در آن است غرق می‌شود در این میان سندباد با عنایت خداوند نجات می‌یابد ولی در جزیره‌ای سرگردان می‌شود تا اینکه راه نجاتی می‌یابد و به بغداد برمی‌گردد (آلف لیلۃ و لیلۃ، ۱۹۵۱، ج ۳: ۱۰۶-۱۰۷).

سندباد نمایانگر خود سیاب است که بخاطر درمان بیماری خویش ناچار به مسافرت شده و پرنده غول پیکر یا همان رخ که سندباد را در جزایر سرگردان ساخته گویای بیماری و درد و رنج فردی سیاب است از نظر سیاب شرایط جسمانی و روزگار پر دردی که اکنون می‌گذراند شباهت بسیاری به سرگذشت سندباد در پنجمین سفر دریایی‌اش دارد. سندباد اسیر چنگال رخ گشته و مدتی در جزیره‌ای پر از نعمت و میوه‌های فراوان و چشمه‌های گوارا زندگی می‌کند تا اینکه به لطف خداوند و دعا به درگاه او با ثروتی بیش از سفرهای پیشین به بغداد باز می‌گردد سیاب نیز اسیر چنگال بیگانگان از یک سو و چنگال بیماری و فقر از سوی دیگر گشته. امید به پروردگار و لطف بی‌کران او همواره در خاطر سندباد موج می‌زند و نجات و بازگشت خود را از او طلب می‌کند و پس از اندک زمانی نجات می‌یابد اما سندباد سیاب در جزایر دورافتاده سرگردان است و باز نخواهد گشت به همین دلیل سیاب بازگشت او را از جیکور طلب می‌کند سندباد سیاب در این قصیده کاربردی معکوس و خلاف هنجار یافته است.

سیاب در این قصیده از سندباد همان‌گونه که هنجار ایجاب می‌کند استفاده نکرده. سندباد هزارو یک شب با وجود تمام مخاطرات لحظه‌ای دست از تلاش برای زنده ماندن بر نمی‌دارد. به زعم آندره میکل مشخصه سندباد موفقیت در تجارت و کسب ثروت، زندگی و زنده ماندن است (ستاری، ۱۳۸۲: ۹۶). لحظه‌ای نیز یاد خدا و استمداد از او را به دست فراموشی نمی‌سپارد به همین دلیل هر بار نجات می‌یابد و نجات خود را مدیون لطف و کرم خداوند می‌داند اما سندباد سیاب تحت تأثیر ناامیدی و درماندگی شاعر، در جزیره ای اسیر گشته و باز نخواهد گشت.

### قصیده الوصیة

این قصیده در تاریخ ۱۹۶۲/۴/۱۹ در بیروت و در واقع در غربت سروده شده است و حاکی از وصیت نامه‌ای است که شاعر برای همسر و فرزند خود می‌نویسد. در این قصیده سیاب از ترس و وحشت خود سخن می‌گوید بیماری، درد، اندوه، فقر، تنهایی و... به وجودش راه یافته و آثار آن در اشعارش جلوه گر شده است:

«من مَرَضِي، مِنَ السَّرِيرِ الْأَبْيَضِ مِنْ جَارِيٍ إِهْمَارَ عَلَيَّ فَرَاشِهِ وَ حَشْرَجًا، يَمَصُّ مِنْ زُجَاجَةٍ أَنْفَاسَهُ الْمَصْفُورَةَ/مِنْ حُلْمِي الَّذِي يَمُدُّ لِي طَرِيقَ الْمَقْبِرَةِ وَ الْقَمَرَ الرِّضَى وَ الدُّجَى... أَكْتُبُهَا وَصِيَّةً لِرَوْحَتِي الْمُنْتَظِرَةَ وَ طِفْلِي الصَّارِخِ فِي زُقَادِهِ: «أَبِي، أَبِي» تَلَمُّ فِي حُرُوفِهَا مِنْ عُمْرِي الْمَعْدَبِ... /إِقْبَالَ يَا زَوْجَتِي الْحَبِيبَةَ لَا تَعْدِلِينِي مَا الْمَنَايَا بِيَدِي وَ لَسْتُ لَوْ بَجُوثُ، بِالْمَخَلَّدِ/كُونِي لِغِيلَانَ رِضَى وَ طَيِّبَةً/كُونِي لَهُ أَبًا وَ أُمَّاً...» (سیاب، ۱۹۷۱، ج: ۱: ۲۱۷-۲۲۲)

از بیماری‌ام، از تخت سپیدم، از هم اتاقی‌ام که بر روی تختش افتاده و نفس نفس می‌زند و آخرین نفس‌های زردش را از بطری سرم می‌مکد، هراسانم/از رویاهایم که راهم را به سوی گور می‌گستراند و ماه تیره و تار را به سویم می‌کشاند، برای همسر منتظر و فرزندم که در گهواره فریاد برمی‌آورد: پدر، پدر، وصیت می‌کنم:/ اقبال ای همسر محبوبم/ ملامتم مکن مرگ به خواست من نیست و اگر رهایی یابم جاودان نخواهم بود/ برای غیلان برترین باش/ برای او هم پدر و هم مادر باش.

شاعر نزدیک شدن سایه مرگ را به خود احساس می‌کند و شعرهایش رنگ و بوی مرگ، نیستی و تاریکی به خود می‌گیرد سیاب در قسمت دیگری از قصیده ترس و

وحشت از عدم بهبودی و بازگشت خود به وطن و لذت بردن از زندگی را با نقاب سندباد بیان می‌کند:

«أخافُ من ضبابيةِ صفراءٍ، تَبَعُ من دِمَائِي، تَلْفَنِي فما أرى على المدَى سِوَاهَا.../يَقْصُ جِسْمِي الدَّلِيلَ مَضْبِعُ، كَأَنَّهُ يَقْصُ طِينَةً بدونِ مَاءٍ و لا أُحْسُ غيرَ هَبَّةٍ مِنَ النَّسِيمِ تَرْفَعُ/من طرفِ السَّائِرِ الضَّبَابِ ليقطِرَ الظَّلَامُ، لَسْتُ أَسْمَعُ سِوَى رُعودٍ رَنٍّ في اليَّابِ/منها صَدَى و ذابَ في الهِوَاءِ.../أخافُ من ضبابيةِ صفراءٍ!/أخافُ أن أزلِقَ من غَيبوتِةِ التَّخديرِ/إلى بَحَارٍ ما لها من مَرسى و ما استَطَاعَ سندبادُ حينَ أمسى فيهنَّ أن يعودَ للعودِ وللشَّرابِ و الزُّهورِ/صباحُها ظلامٌ و ليأها من صحرةِ سِوَاءٍ... ليسَ سِوَى إنتقالِةِ الهِوَاءِ من رِيَّةٍ تَعْفُو إلى الفُضاءِ» (همان: ۲۱۸-۲۲۰)

هراسانم از مه زرد رنگی (بیماری) که از خونم سرچشمه می‌گیرد، مرا در هم می‌پیچد و چیزی جز آن در افق نمی‌بینم/ تیغ جراحی به جسم ذلیلم ستم می‌کند، گویی خاکی بی آب را تکه تکه می‌کند/ غیر از وزش نسیم که از سوی مه‌هایی که فضا را چون پرده‌هایی از تاریکی پوشانیده چیزی حس نمی‌کنم تا باران تاریکی فرو بار، غیر از صدای رعد و برقی که در فضایی از یأس و ناامیدی طنین انداز است و در هوا ذوب می‌شود چیزی نمی‌شنوم/ هراسانم از پژمردگی جسمم/ می‌ترسم که از بیهوشی به دریاهایی بلغزم که لنگرگاهی ندارد/ دریاهایی که سندباد چون شب را در آنها به سر برد، نتوانست به سوی عود و شراب و شکوفه بازگردد/ دریاهایی که صبحش تاریکی و شبش از تخته سنگی سیاه، جز عبور هوا از ریه‌ای که لحظه به لحظه از قدرتش کاسته می‌شود چیز دیگری نیست.

سیاب از ترس و وحشت خود سخن می‌گوید ترس از مردن در غربت و عدم بازگشت به وطن. در این بخش از قصیده سیاب به ششمین سفر سندباد اشاره دارد چرا که کشتی او از مسیر درست منحرف گشته و در دریا سرگردان می‌شود دریایی که هیچ جزیره‌ای برای لنگر انداختن در آن دیده نمی‌شود تا اینکه کشتی به کوهی عظیم برخورد می‌کند، می‌شکند و غرق می‌گردد آن کوه و جزیره بخاطر فراوانی عنبر خالص، به رنگ سیاه و تاریک مایل گشته سندباد پس از جمع‌آوری عنبر خالص و گرانبها، بر فراز کوه به انتظار می‌نشیند تا اینکه راه نجاتی می‌یابد و از آنجا خارج می‌شود. جزایری

که سندباد در آنها سرگردان می‌شود دارای لنگرگاه است و کشتی دیگر تجار برای تفریح و استراحت و یا یافتن متاعی در خور فروش در آن لنگر می‌اندازد سیاب نقاب سندباد برچهره زده و زندگی شخصی و دردها و افکارش با زندگی و سرگذشت اسطوره در هم تنیده و ما آن را در قالب هنجارگریزی و کاربرد معکوس اسطوره مشاهده می‌کنیم سیاب بهبودی و سلامتی و بازگشت خود به وطن را غیر ممکن می‌داند گویی که در جزایری فاقد لنگرگاه اسیر شده و هرگز نمی‌تواند بازگردد و از زندگی و نعمات خداوند لذت ببرد او این اندیشه و ناامیدی را به سندباد منتقل می‌کند، عنبر سیاه و گرانبهایی که سندباد تمام تلاش خود را بکار می‌گیرد تا مقداری از آن را جمع کند سیاه و زشت و وحشتناک جلوه می‌دهد و درنهایت، تغییراتی آشکار در اسطوره ایجاد می‌کند درواقع با نظر به شخصیت سندباد و حوادث پیش روی او، خود سیاب متجلی می‌گردد. درواقع دریاها بی لنگرگاه بیانگر کشورهای بیگانه و عنبر سیاه که کاربردی معکوس یافته، بیانگر بیماری و درد و رنج اوست. گویی سندباد نقاب سیاب به چهره زده و دردمندی و سرگذشت او را به تصویر می‌کشد.

### قصیده رَحَلِ النَّهَارِ

سیاب در آغاز این قصیده با اولین جمله ناامیدی و حضور مرگ را به مخاطب خود منتقل می‌کند:

«رَحَلِ النَّهَارِ/ها إِنَّهُ إِنطَفَأَتْ دُبَالْتُهُ عَلَى أَفْقٍ تَوْهَجُ دُونَ نَارٍ/و جَلَسَتْ تَنْظُرِينَ عَوْدَةَ سِنْدِبَادٍ  
مِنَ السَّفَارِ/وَالْبَحْرُ يَصْرُخُ مِنْ وَرَائِكَ بِالْعَوَاصِفِ وَ الرُّعُودِ/هُوَ لَنْ يَعُودُ/أَوْ مَا عَلِمْتَ بِأَنَّهُ أَسْرَتُهُ  
أَلَهُهُ الْبَحَارِ/فِي قَلْعَةٍ سَوْدَاءٍ فِي حُزْنٍ مِنَ الدَّمِّ وَ الْمِحَارِ/هُوَ لَنْ يَعُودُ/رَحَلِ النَّهَارِ/فَلْتَرَحَلِي هُوَ لَنْ  
يَعُودُ» (همان: ۲۲۹)

روز رخت بر بست/ و در دور دست‌هایی که بی شعله می‌درخشید فتیله‌هایش  
خاموش گشت/ و تو (اقبال همسر سیاب) در انتظار بازگشت سندباد از سفرها  
نشسته‌ای/ حال آنکه پشت سرت دریا با طوفان و آذرخش بر سرش فریاد می‌کشد/ او  
هرگز باز نخواهد گشت/ آیا نمی‌دانی رب النوع دریا سندباد را در قلعه‌ای سیاه در  
جزیره‌ای از خون و نقصان و بیماری در بند ساخته؟/ او هرگز باز نخواهد گشت/ روز



رفت/تو نیز برو/او هرگز باز نخواهد گشت.

قصیده با جمله رحل النَّهَار آغاز شده است. سیاب ظاهراً به همسرش می‌گوید در این روز نیز آرزویت برآورده نشد و سندباد (سیاب) از سفر برنگشت. علاوه بر این با توجه به روند قصیده و ذکر عبارت «هو لن يعود/ رحل النَّهَار/ فلترحلی هو لن يعود» یأس و ناامیدی آنقدر بر جان سیاب مستولی است که بازگشت سندباد از سفرهای دریایی که در واقع نماد خود اوست که جهت مداوا به کشورهای مختلف سفر می‌کند غیر ممکن دانسته و آوردن "لن" در جمله "هو لن يعود" مهر تأییدی بر این ادعاست. همچنین با تأمل در ابیات و واژگان بکار رفته در آن متوجه خواهیم شد که «تکرار واژگانی همچون: نهار، نار، بحار، سفار، انتظار و... با مدهای بلند «الف» در آخر مصرع‌ها، موسیقی اندوه و آه را به مخاطب القا می‌کند» (سلیمی، صالحی، ۱۳۹۰: ۸-۹). با این تفاسیل آیا سیاب قصد نداشته، غیرممکن دانستن شفای خود و بازگشتش به وطن و ناامیدی خود را تحت الشعاع قرار دهد؟ سندباد هزار و یک شب همواره از لذت و خوشگذرانی در دریا سخن می‌راند و حرفی از طوفان و رعد و برق به میان نمی‌آورد. در جزایری قدم می‌نهد که لنگرگاه کسب ثروت، موقعیت و ماجراجویی برای او محسوب می‌شوند اما سندباد سیاب توسط رب النوع دریا اسیر گشته و در چنگال اوست و رهایی نیافته. حال آنکه سندباد اسطوره‌ای در سفر پنجم خود شیخ دریا (همان رب النوع دریا از نظر سیاب) را به قتل می‌رساند او تنها کسی است که توانست شیخ دریا را شکست دهد و ظفرمندانه به بغداد بازگردد (ألف ليلة و ليلة، ۱۹۵۱، ج ۳: ۱۰۹-۱۱۰).

سیاب بازگشتی برای سندباد قصائدش در نظر نگرفته، سرنوشت او را تغییر داده و نیستی و سرگستگی در دریا و مرگ حتمی را برای او رقم زده است. آیا این عمل سیاب حاکی از هنجارگریزی وی نیست؟ یا اینگونه به نظر نمی‌رسد که سندباد نقاب سیاب به چهره زده و بهبودی وی، رهایی از چنگال غربت و بازگشت او به وطن را غیرممکن بیان می‌دارد؟ در قسمت دیگری از قصیده اینگونه ادامه می‌دهد:

«جَلَسَتْ تَنْظُرِينَ هَائِمَةً الْحَوَاطِرِ فِي دُورٍ: سَيَعُودُ. لَا. غُرِقَ السَّفِينُ مِنَ الْمُحِيطِ إِلَى الْقَرَارِ/  
سَيَعُودُ. لَا. حَجَزَتْهُ صَرْخَةُ الْعَوَاصِفِ فِي إِسَارٍ / يَا سِنْدِبَادُ أَمَا تَعُودُ؟ كَادَ الشَّبَابُ يَزُولُ ، تَنْظَفِي

الرَّزَابِيُّ فِي الْخُدُودِ / فَمَتَى تَعُودُ؟» (سیاب، ۱۹۷۱، ج ۱: ۲۳۱).

پریشان حال در چارچوب در، منتظر بازگشت سندبادی و می‌گویی بازخواهدگشت. نه چنین نیست. به گمانم کشتی در بازگشت از دریا غرق گشته/ دوباره می‌گویی بازخواهد گشت. نه. فریاد طوفان‌ها او را به اسارت برده/ ای سندباد بر نمی‌گردد؟ نزدیک است جوانی من از بین برود و زنبق‌ها بر روی گونه‌ام خشک گردد (کم کم پیر می‌شوم)/ پس کی بر می‌گردد؟

در این قسمت از سروده، سیاب، اسطوره دیگری را نیز با سندباد همراه می‌کند در واقع سیاب به بخشی از داستان ادیسه اسطوره یونانی اشاره می‌کند این اسطوره، همچون سندباد هزار و یک شب، در سفر خود با انواع خطرات روبه رو می‌شود درحالی که همسر وفادارش، پنه لویه منتظر بازگشت او می‌ماند (الموسی، ۱۹۹۱: ۷۹). سندباد سیاب برخلاف ادیسه، بازگشت به وطن را برای خود غیر ممکن می‌پندارد. سیاب نتایج سفر این دو اسطوره را در هم می‌آمیزد تا دو تجربه متفاوت را به تصویر بکشد. در واقع او در این ابیات به تبعید شدنش و بیماری که در این تبعید شدن به سراغش می‌آید اشاره می‌کند. هدف اصلی سیاب از در کنار هم آوردن این دو اسطوره، این است که به مخاطب القا کند که همسر او نیز مانند همسر ادیسه پریشان خاطر، منتظر او است. سیاب با تمام وجود می‌خواهد نوید سلامتی و بازگشت خود را در اشعارش بیان کند. ابتدا می‌گوید او برمی‌گردد اما دیری نمی‌پاید که یاد بیماری و شرایط بد جسمی و روحی در وجودش جرقه می‌زند دوباره سیل ناامیدی وجودش را فرا می‌گیرد، شعله کم سوی امیدش خاموش می‌گردد و بازگشتش را دردمندانه نفی می‌کند و به واسطه همین سیل ناامیدی، در نهایت به هنجارگریزی و کاربرد معکوس اسطوره دست می‌زند.

### قصیده اللیلة الاخیره

از دیگر قصائدی که سیاب در آن از نقاب شخصیت سندباد بهره جسته "اللیلة الاخیره" است که در سومین سال از آخرین مرحله از زندگی سیاب (۱۹۶۳/۱/۴) در لندن سروده

کاربرد موازی و معکوس هفت سفر سندباد در شعر سیاب ۶۵

شده (سیاب، ۱۹۷۱، ج ۱: ۳۰۲). بیماری، سیاب را بیش از پیش وادار به مسافرت و جست و جوی علاج در دیگر کشورها ساخته است.

«زُبَّ صَبَاحٍ بَعْدَ شَهْرٍ... بَعْدَ مَا الطَّيِّبُ يَرَاهُ. مَنْ يَعْلَمُ مَاذَا خَبَأَ الْقَدَرُ؟ سَيَحْمِلُ الْحَقِيقَةَ الْمَلِيئَةَ بِأَلْفِ أَلْفِ رَائِعٍ عَجِيبٍ بِالْحَلِيِّ وَالْحَجَرِ يَفْجَأُ غِيلَانَ بِهَا/ يَا طَوَّلَ مَا انْتَظَرُ/ يَا طَوَّلَ مَا بَكَى وَ نَامَ تَمَلُّاً الدُّمُوعِ/ بِرِنَّةِ الْأَجْرَاسِ أَوْ بِصَيْحَةِ الدَّنَابِ عَوَالِمُ الْخَلْمِ لَهُ/ وَ تَنْشُرُ الثُّلُوعُ، يَجُوبُ فِيهَا سِنْدِبَادُ عَالَمِ الْخَطَرِ: هُنَاكَ فَارِسُ النُّحَاسِ يَرْقُبُ الْعُبَابَ وَ يَشْرَعُ السَّهْمَ لِيَرْمِيَ كُلَّ مَنْ عَبَرَ/ إِنْ يَكْتُبُ اللَّهُ لِي الْعُودَ إِلَى الْعِرَاقِ، فَسَوْفَ أَلْتِمُ الثَّرَى، أَعَانِقُ الشَّجَرَ، أَصِيحُ بِالْبَشَرِ: يَا أَرْجُ الْجَنَّةِ يَا إِخْوَهُ يَا رِفَاقُ/ الْحَسَنُ الْبَصْرِيُّ جَابَ أَرْضَ وَاقِ وَاقِ وَ لَنْدَنَ الْحَدِيدِ وَ الصَّخْرَ، فَمَا رَأَى أَحْسَنَ عَيْشاً مِنْهُ فِي الْعِرَاقِ» (همان: ۳۰۰-۳۰۱).

بسا صبحگاهانی پس از گذشت ماهی... پس از آنکه پزشک او را می بینید. کسی چه می داند که سرنوشت چه نهان ساخته؟ چمدانی سرشار از هزاران هزار رایحه شگفت، چمدانی پر از سوغات دلربا تا او غیلان را با آن شگفت زده کند/ چه بسیار انتظار کشید/ چه بسیار گریست و خوابید درحالی که اشکها با صدای ناقوسها یا زوزه گرگها دنیای خیال او را پر کرده اند/ و درب قلعهها باز می شود و سندباد در آن میان در دنیای خطر سیر می کند: آنجا سوارکاری است که درحال تماشای امواج دریاست و نیزه اش را آماده می کند تا هرآنکه از آنجا عبور می کند را شکار کند/ اگر خداوند برایم تقدیر بازگشت به عراق مشخص کند، خاک عراق را خواهم بوسید درختان را در آغوش خواهم گرفت، بشر را خطاب قرار خواهم داد: ای عطر بهشت ای دوستان ای برادران/ حسن بصری در سرزمین جغدها و کلاغها و لندن آهن و سنگ (ذره ای عاطفه و محبت در آنجا نیست) سیر کرد و زندگی ای لذت بخش تر از زندگی در عراق نیافت.

در این قصیده سیاب علاوه بر ابراز دلتنگی و عشق به وطن، نگرانی و ناراحتی خود را از شرایط و دنیای پسرش غیلان ابراز می دارد او دنیای پسرش را دنیای سندباد در اولین سفر خود می داند دنیایی که از خطر و وحشت لبریز بود در واقع سندباد خود سیاب است و شرایط و دنیای پر خطر و وحشت انگیزی که سندباد در اولین سفر خود

در آن قرار گرفته همان شرایط و دنیای سیاب است شرایطی که پسر کوچک سیاب را تحت فشار قرار داده. سیاب برای ترسیم خطر و احساس وحشت پسرش از زندگی در دنیای نازیبایی که آن را حق او نمی‌داند به ترتیب، سومین و اولین سفر سندباد را ترسیم می‌کند. در سفر سوم پس از آنکه سندباد در جزیره‌ای سرگردان می‌شود با قلعه‌ای بزرگ و زیبا مواجه می‌شود او بدون آنکه بداند که آن قلعه از آن کیست درب‌هایش را می‌گشاید و بی اختیار، خود را در خطری مهلک قرار می‌دهد. اما پس از آن، سیاب اولین سفر سندباد را به تصویر می‌کشد چرا که در این سفر سندباد برای اولین بار طعم تلخ سرگردانی و آوارگی در جزیره و در واقع دنیایی جدید و نازیبا را درک می‌کند با وجود اینکه دیگر سفرهای سندباد مخصوصاً سفر سوم او پرمخاطره تر و وحشت بر انگیزتر از اولین سفر او بود ولی چشیدن طعم وحشت و خطر برای اولین بار خاطره‌ای تلخ تر بر جای می‌نهد سندباد پس از آوارگی و سرگردانی در جزیره‌ای و تحمل گرسنگی و تشنگی با مردی سوار بر اسب و دارای نیزه رو به رو می‌شود در ابتدا از او می‌ترسد اما وقتی متوجه می‌شود که او مواظب امواج دریاست تا به محض بیرون آمدن اسبان جادویی از دریا، آنها را برای پادشاه جزیره‌ای به نام مهرجان ببرد آسوده خاطر می‌گردد. آن سوارکار او را با خود به جزیره‌ای می‌برد که پادشاهی عادل و مردمی مهمان نواز دارد او پس از مدتی زندگی در آن جزیره و محبت بسیار پادشاه و مردم آنجا، به بغداد باز می‌گردد (ألف ليلة و ليلة، ۱۹۵۱، ج ۳: ۸۳-۸۸). سیاب سومین سفر سندباد را مطابق با هنجار بکار برده و تغییری در آن ایجاد نکرده اما با این وجود هنجارگریزی او در قسمت دیگری از قصیده به چشم می‌خورد چرا که سوارکار اولین حکایت سندباد شخصی شریف و مهربان بود و سندباد زندگی خود را مدیون او می‌دید و بخاطر وجود او خداوند را شاکر بود. اما سوارکاری که سیاب ذکر کرده شخصی پلید است که به سمت مردم تیر پرتاب می‌کند و آنان را می‌کشد. از آنجا که شاعر این قصیده را در لندن سروده است، قلعه نماد شهر لندن است که هم بیانگر بیگانه بودن این شهر است هم استعمارگر بودن آن. چرا که در آن زمان استعمار انگلستان در عراق نفوذ فراوانی داشته است. سیاب جهت مداوا به این شهر بیگانه با مردم استعمارگرش قدم نهاده و نمی‌داند

چه حوادثی در انتظار اوست و سوارکار ناشناس و قاتل نیز، نماد کشور استعمارگر انگلستان است که به خاک سرزمین او متعرض، و موجب وحشت و مرگ غیلان و امثال غیلان شده‌اند. شاید بتوان گفت دلیل کاربرد معکوس اسطوره در این قصیده نگرانی و آشفتگی سیاب بخاطر زندگی و شرایط سخت پسرش غیلان است که به جای لذت از دوران کودکی متحمل رنج بیماری و فراق پدر و همچنین آشوب داخلی و حضور این استعمارگران گشته.

### قصیده مدینه سندباد

هنجارگریزی و کاربرد معکوس سندباد در قصیده "مدینه سندباد" ادامه می‌یابد سیاب نقاب سندباد بر چهره می‌زند و وضعیت زندگی مردم و شهر سندباد (خود شاعر) را به نحوی ملموس به تصویر می‌کشد بغداد هزار و یک شب که آباد و سراسر نعمت و لذت است در این قصیده شهری ویران و مملو از فقر نمود می‌یابد. سندباد و مردم هزار و یک شب که شاد و سرزنده مشغول کار و تلاش هستند و لذت زندگی و زنده بودن را احساس می‌کنند، در این قصیده، فقیر، مسکین، گرسنه و... نمود می‌یابند. کارایی و حیات بخشی اسطوره‌هایی چون عشتار و تموز و شخصیت دینی بزرگی چون حضرت مسیح (ع) نیز در این قصیده رنگ می‌بازد و هر سه اسطوره سرنوشتی معکوس می‌یابند:

«جوعاً في القبر بلا عذاء/عرياناً في الثلج بلا رداء/صرخت في الشتاء: /أقضى يا مطر  
مضاجع العظام و الثلوج و الهباء مضاجع الحجر/و أنبت البذور و لتفتح الزهر... /فجئت يا  
مطر/تفجرت تنك السماء و الغيوم... /وهبت القبور، هز مؤمها و قام/و صاحت العظام: /تبارك  
الإله، واهب الدم المطر/فاه يا مطر/نود لو ننام من جديد/نود لو نموت من جديد/فنوننا براعم  
انتباه/و مؤثنا يجي الحياة» (سیاب، ۱۹۷۱، ج ۱: ۴۶۳-۴۶۴).

گرسنه در قبر بی غذا/برهنه در برف بی لباس/در زمستان فریاد برآوردم:/ای باران خواب گورستان استخوان‌ها، برف‌ها، گرد و غبار (مه) و سنگ را مختل کن/دانه‌ها را برویان، باید که گل‌ها شکوفا شوند/پس آمدی باران/با بارش آسمان و ابرها شکافته شد/قبور لرزیدند و مردگانش به حرکت در آمدند و ایستادند/و استخوان‌ها فریاد

برآوردند: پاک و منزّه است خدایی که به باران قدرت خون بخشید/آه باران/دوست داریم دوباره بخوابیم/دوست داریم دوباره بمیریم/خوابمان جوانه‌های هشیاری است/ و مرگمان زندگی را در حقیقه‌ی خود دارد.

سیاب در این بخش از قصیده به سفر چهارم سندباد نیز اشاره دارد، در این سفر سندباد پس از تحمل مشکلات بسیار، در جزیره‌ای پر از ثروت و نعمت با دختری ازدواج می‌کند که رسم آنها بدین گونه است که اگر زنی بمیرد همسرش نیز زنده زنده با او دفن می‌شود و بالعکس. پس از مدتی همسر سندباد می‌میرد و سندباد با او دفن می‌شود البته با مقدار بسیار زیادی جواهرات گران قیمت و مقداری آب و غذا و در نهایت سندباد با حيله و نیرنگی خاص، خود را نجات می‌دهد (ألف ليلة و ليلة، ۱۹۵۱، ج ۳: ۱۰۴-۱۰۷). از آغاز قصیده فقر و آوارگی سندباد نزد سیاب ملموس است و از آن همه ثروت و سیادت سندباد هزار و یک شب اثری دیده نمی‌شود جایگاه سندباد در این قصیده رنگ باخته و قبر نشین گشته و گرسنه و تشنه و عریان مانده این در حالی است که سندباد در قبر نیز ثروت بسیاری به همراه داشت. این تعبیر حاکی از وخامت شرایط جسمی و روحی سیاب و کوچک و کوچکتز شدن هرچه بیشتر دنیای او است اکنون او در مرحله ای است که مرگ را پیش از پیش به خود نزدیک می‌بیند گویی هم اکنون نیز مرده و در قبر سکنی گزیده اما نکته قابل توجه این است که سیاب از باران درخواست سلامتی و رهایی از بند بیماری و آوارگی در غربت و... را دارد و می‌گوید پاک و منزّه است خدایی که به باران قدرت خون بخشید در واقع باران نزد سیاب حکم خون می‌یابد که زندگی می‌بخشد و نماد زندگی و بالندگی است. پس از آن درخواست مرگ می‌کند چون تنها راه رهایی از فلاکت و بدبختی را مرگ و خواب ابدی می‌داند که زندگی ای نو درون خود نهفته دارد. استیلای یأس و ناامیدی بر وجود سیاب در این قصیده نیز او را وادار به هنجارگریزی و کاربرد معکوس اسطوره شناخته شده گردانیده است.

«أهذه مدینتی؟ جریحہ الثباب/ فیها یهوذا أحمز الثیاب/ یسلطُ الکلابُ علی مهُودِ إحوّتی الصّغار... و البیوت/ تأکلُ من حُومهم/ و فی القرى تموتُ عُشّتاؤ عَطشی، لیس فی جبینها زهراً/ و فی یدیهَا سِلّةٌ ثَمّازها حَجَرٌ/ تُرحم کُلُّ رُوحَةٍ به...» (سیاب، ۱۹۷۱، ج ۱: ۴۷۲).

آیا این شهر من است؟ قبه‌های آن فرسوده گشته و در حال ویرانی است. / در آن یهودا لباسی قرمز به تن کرده / یهودا سگان را بر تختخواب‌های برادران کوچکم... و خانه‌ها مسلط می‌گرداند / سگ‌ها از گوشتشان می‌خورند. / و در دهکده‌ها عشتار تشنه لب می‌میرد حال آنکه تاجی از شکوفه بر سر ندارد / و در دستانش سبیدی است که میوه‌اش سنگ است / و هر همسری با آن سنگسار می‌گردد.

غم و اندوه فردی و اجتماعی همچون زخمی چرکی به مغز استخوان سیاب راه یافته و آنقدر او را زجر می‌دهد که تنها چیزی که جلو چشمان خود می‌بیند خون و مرگ و قتل عام است. در بغداد محل زندگی سندباد، یهودا که رمز استبداد و حاکم ظالم است حکمرانی می‌کند و لباسی به تن دارد که با خون مردم بغداد سرخ گشته. سگان که رمز بیگانگان است به زنان و دختران بغداد تعرض می‌کنند شرایط نابسامان فردی و اجتماعی آنقدر سیاب را تحت فشار قرار داده که وادار به هنجارگریزی شده بغداد آرام و بی سر و صدا با حاکمی (هارون الرشید) که مردم هزارویک شب دوستش دارند اکنون در "مدینه سندباد" محل کشت و کشتار گشته و حاکمی یهودا سرشت بر آن حکم فرماست. سیاب ترسیم این شرایط و هنجارگریزی خود را به محدوده، نقش و قدرت عشتار، خدای باروری نیز می‌کشاند عشتار هر سال با سبیدی پر از بذر و شکوفه به زمین می‌آید تا با کمک تموز خداوند آب‌ها به جهان حیات دوباره بخشد اکنون سبد این الهه در نظر سیاب ملامال از سنگ است که به وسیله آن مردم شهر سندباد سنگسار خواهند شد. به بیان بهتر، عشتار نه تنها اسطوره‌ای حیات بخش نیست بلکه مرگ و نیستی را با خود به ارمغان می‌آورد. این نوع هنجارگریزی و تغییر بسامد اسطوره‌ها بر حسب نیاز جوامع، توسط شاعران عصر حاضر بیانگر صدق گفته‌های داروین مبنی بر تکامل و نمو مادی و معنوی بشر و تغییر نیازهای او است.

### قصیده أغنية بنات الجن

این قصیده سرودی است که سیاب از زبان دختران جن بیان می‌دارد این قصیده در

تاریخ ۱۹۶۳/۲/۲۶ در لندن سروده شده (همان: ۶۵۵)

«شعورنا بَلَلَهَا المطرُ و أشعلَ القمرُ فيها فوانيسَ، فيا قوافل الفجر/ بشعرنا اهتدي، سيري إلى السَّحَرِ، سيري إلى العَدِ/ نحن بناتُ الجَنِّ لا نَنَامُ، نَهْمِيْمُ في الظَّلامِ على ذري التَّلَالِ أو نركضُ في المقابرِ، نَعشِقُ كلَّ عابِرٍ، نَسْمَعُهُ أغاني الشَّبَابِ و الغرام.../ نَنشُدُ: فلکُ سَنَدبَادِ ضَلَّ في البَحْرِ حتَّى أتى جزيرةً في شَطَأِهَا المِحَارُ، يَهْمِسُ عن مَلِيكَةٍ يُحِبُّهَا القَمَرُ، فلا يَغيبُ عن سَمَاءِ دارِهَا النَّضارُ/ فيَهْتَفُ الشَّاعِرُ: حُذِيبِي إلى جِماها لِأَتِي أهواها لِأَتِي القَمَرُ/ و جُنَّ و انشَحَرُ» (همان: ۶۵۲-۶۵۵)

باران احساسمان را خیس گردانده و ماه فانوس‌هایی در آن شعله ور ساخته/ ای رهروان سحرگاهی، با سرود مان شما را هدایت می‌کنم/ به سوی سحر حرکت کنید به سوی فردا حرکت کنید (آنها در پاسخ می‌گویند):/ ما دختران جنیم نمی‌خواهیم، در تاریکی بر بلندای تپه‌ها سرگردانیم یا در گورستان‌ها می‌دویم، عاشق هر عابری که از او نغمه‌های جوانی و عشق می‌شنویم هستیم/ می‌سراییم: کشتی سندباد در دریا سردرگم شد تا اینکه به جزیره‌ای رسید که با یأس و ناامیدی و نقصان جسمش در هر دوسوی ساحل آرام زمزمه می‌کند از ملکه‌ای که ماه دلداده اوست و از آسمان خانه‌اش نور و روشنایی پنهان نمی‌گردد/ شاعر فریاد بر می‌آورد: مرا برای حمایت او نگه دارید چرا که من عاشق او هستم چرا که من آن ماهم/ درحالی که این ماه هاله‌ای از ابر آن را پوشانده و در حال خودکشی است.

قصیده شباهت بسیاری به هفتمین سفر سندباد دارد که آنقدر در دریا سرگردان می‌شود تا اینکه در جزیره‌ای شگفت‌انگیز، عجیب و زیبا وارد می‌شود جزیره‌ای که فقط پادشاه آن و دخترش از آدمیان هستند و بقیه از جنیان. سندباد به خواست پادشاه با دختر بسیار زیبا و ماه رخ او ازدواج می‌کند و پس از مرگ پادشاه، بر تخت می‌نشیند و صاحب تمام مال و مکتب و جنیان آن جزیره می‌شود و این زندگی جدید بیست و هفت سال به طول می‌انجامد سپس راه فرار و بازگشت به بغداد می‌یابد و از سفر، دریانوردی و ماجراجویی دست می‌کشد (ألف ليلة و ليلة، ۱۹۵۱ جلد ۳ ص ۱۱۶-۱۲۲). سیاب قصیده و ماجرای هفتمین سفر سندباد را بر زبان دختران جن جاری می‌سازد خود را به عنوان کسی که عاشق ملکه است (سندباد) معرفی می‌کند در واقع نقاب سندباد بر چهره



زده و این بار با شور و شوق جایگاه سندباد را برای خود طلب می‌کند سیاب خطاب به دختران جن می‌گوید که عاشق همسرش اقبال است و برای حمایت از او باید درمان شود ولی هاله مرگ او را پوشانیده و در حال مرگ است. شاید بتوان گفت که دلیل انتخاب نقاب سندباد در سفر هفتم سرگردانی بسیار او در جو غربت آلود و سرد لندن باشد در واقع سیاب بیانگر سندباد، لندن بیانگر جزیره زیبا و عجیب و مردم لندن یا پزشکان آن، حکم جنیان جزیره را دارند از آن جهت که هم وطن و هم درد او نیستند حتی احساس آنها نیز با سیاب هم خوانی ندارد. سندباد بیست و هفت سال در آن جزیره زندگی می‌کند و پس از آن به بغداد برمی‌گردد سیاب نیز در بیمارستان لندن به سر می‌برد و راهی برای گریز نمی‌یابد او در قصیده "فی المستشفی" که در لندن سروده به این موضوع اشاره می‌کند:

«هوالموتُ عَبرَ الجدارِ/ کذاک انکفأْتُ أعضُّ الوَسَادَ و اسَلَمْتُ للمشرطِ القارسِ... بغيرِ  
اختیاری، طیبی أراد... و لا شیءٌ غیر انتظاری الثقیل. أَلَا فَاحْرِقُوا، یا لُصُوصُ، الجدارِ/  
فهیهات، هیهات، ما لی فراژ» (سیاب، ۱۹۷۱، ج: ۱: ۶۷۷).

مرگ پشت دیوار است. این چنین شروع به گاز زدن بالشم کردم و پشت مجروحم را بدون هرگونه توجه به آن، به تیغ برنده پزشک تسلیم کردم، بدون خواست من، پزشکم اینگونه خواست و چیزی جز انتظاری سخت که تحقق نمی‌یابد نیست. پس ای دزدان، دیوار را بشکافید بعید است بعید است راه گریزی (از مرگ) برایم نیست.

شاید بتوان گفت دلیل دیگر انتخاب نقاب سفر هفتم سندباد به این دلیل است که زندگی پر از فشار رنج و درد بیماری و غربت سیاب را از بازگشت به وطن و زادگاه ناامید ساخته و سرگردانی و آوارگی را پذیرفته و اطمینان یافته که راه بازگشتی برای او وجود ندارد با وجود شباهت شرایط سندباد و سیاب به یکدیگر، کاربرد معکوس و خلاف هنجار سیاب آشکار است چرا که سرگردانی، آوارگی و چندین سال دوری از وطن، خواست و اراده سندباد نبوده و او هر لحظه به دنبال راه بازگشت به بغداد است اما غلبه ناامیدی و احساس جبر بر سیاب و در هم تنیدن شخصیت و شرایط خود با این اسطوره موجب شده او سندباد را راضی و خشنود به زندگی در جزیره جنیان و

سرگردانی و آوارگی جلوه دهد درحالیکه اصل اسطوره حاکی از سرنوشتی متفاوت است.

### نتیجه

غلبه ناامیدی، شرایط بد روحی و روانی ناشی از بیماری و غربت نشینی، اصلی‌ترین محرک سیاب در هنجارگریزی، کاربرد معکوس اسطوره فولکلور و عامه پسند سندباد و خارج کردن او از خط سیر اصلی و معمول اسطوره است. در واقع تمام سروده‌هایی که سیاب در آنها نقاب سندباد به چهره زده، مربوط به دوران بیماری و سفرهای بی‌نتیجه اش به دیگر کشورهاست سیاب هفت سفر سندباد را با توجه به شرایط خود به تصویر کشیده و سعی کرده شرایطی که سندباد با آنها مواجه می‌شود را بازسازی نماید. در این سروده‌ها، سندباد همان سیاب است که راه سفر به کشورهای متعدد در پیش گرفته که این کشورها اعم از اروپایی و عربی، نماد دریای داستان سندباد هزار و یک شب است. شاعر در تعمیم ویژگی فوق به بعضی شخصیت‌های داستان هزار و یک شب نیز غافل نمانده است، به عنوان مثال شخصیتی چون فارس النحاس که سندباد در یکی از سفرهای خود با او مواجه می‌گردد و نجات خود را مدیون او می‌داند، در سروده‌های سیاب نماد درد و رنج و بیماری روحی، روانی و جسمی او است که ارمغان آور ناامیدی، خستگی و شکست وی محسوب می‌گردد. علاوه بر این، شاعر، شخصیت‌های حقیقی زندگی خود مانند همسر و پسرش غیلان را نیز به سفرهای سندباد وارد نموده است. او هنرمندانه از این نوع کارکرد ادبی بهره جسته و در نقاب زنی و همزاد پنداری با این اسطوره، به موفقیتی مثال زدنی دست یافته است. سیاب موفق به ایجاد ارتباطی تنگاتنگ بین خود و سندباد شده گویی سندباد نقاب سیاب به چهره زده و تصویرگر شرایط اسفناک اوست سندباد که در کتاب هزار و یک شب و اذهان مردم به عنوان فردی موفق، ماجراجو، شجاع و... شناخته شده، در سروده‌های سیاب شخصیتی شکست خورده، ناتوان، ناامیدکننده و ترحم برانگیز ظاهر می‌شود و در نهایت در این سروده‌ها خبری از سفرهای ملامال از حوادث شگفت‌انگیز و تحسین برانگیز سندباد نیست بلکه

شکست، ناکامی و غم و غصه، جانشین موفقیت و کامیابی می‌گردد. بدین ترتیب که هر سفر مقدمه‌ای برای شکست بعدی و در نهایت مرگ و نابودی سندباد محسوب می‌گردد. عملکرد سیاب در بکار بردن اسطوره سندباد در قصائدش بدین صورت است که وی در قصائد: دأژ جدی، بخشی از أفياء جيكور و الليلة الأخيرة، سندباد را موازی و مطابق با هنجار بکار می‌برد و در قصائد: الوصية، رحل النهار، مدينة سندباد، أغنية بنات الحنّ و قسمتی از قصائد أفياء جيكور و الليلة الأخيرة، اسطوره را خلاف هنجار به کار می‌برد و به هنجارگریزی روی می‌آورد. همچنین با در نظر گرفتن ترتیب زمانی سرودن اشعار، سیاب حتی در چینش سفرهای سندباد در قصائد متعدد نیز هنجارشکنی کرده است. به عنوان مثال: در قصیده أفياء جيكور (۱۹۶۲/۳/۱۷) به سفر دوم و پنجم، در قصیده الوصية (۱۹۶۲/۴/۱۹) به سفر ششم و در قصیده الليلة الأخيرة (۱۹۶۳/۱/۴) به سفر سوم و اول سندباد می‌پردازد. شاعر در برخی قصائد نیز به طور مشترک به سفری از هفت سفر سندباد می‌پردازد به طوری که در دو قصیده أفياء جيكور و رحل النهار سفر پنجم سندباد را به تصویر می‌کشد و... هنجارگریزی و کاربرد معکوس و خلاف خط سیر اصلی اسطوره، نه تنها شرایط و دنیای سیاب و حتی همسر و فرزندش را پر رنگ تر نشان داده بلکه نقش بسزایی در تأثیرگذاری و زیبایی هرچه بیشتر سروده‌های او ایفا نموده است.

## منابع و مآخذ

- پینسنت، جان (۱۳۸۰ه.ش)، اساطیر یونان، ترجمه: فرّخی، باجلان، چاپ اول، تهران، انتشارات اساطیر.
- ستاری، جلال (۱۳۸۲ه.ش)، پژوهشی در حکایات سندباد، تهران، نشر مرکزی.
- صفوی، کورش (۱۳۷۳ه.ش)، از زبان شناسی به ادبیات، چاپ اول، تهران، نشر چشمه.
- مک کال، هنریتا (۱۳۷۵ه.ش)، اسطوره‌های بین النهرین، ترجمه: مخبر، عباس، چاپ دوم، تهران، نشر مرکزی.
- -----، ألف ليلة و ليلة (۱۲۸۰ق) مصر، المكتبة السعيدية، المجلد الثالث.
- بلأطه، عیسی (۲۰۰۷م)، بدر شاکر السیاب، حیاته و شعره، الاردن، دارالفارس.

## ۷۴ نقد ادب معاصر عربی

- الفاخوری، حنا (۱۹۸۶م)، الجامع فی التاريخ الادب العربی، مصر، المجلد الثاني.
- السیاب، بدرشاکر ( ۱۹۷۱م)، دیوان، المجلد الاول، بیروت، دارالعودة.
- عباس، احسان (۱۹۹۲م)، اتجاهات الشعر العربی المعاصر، عمان، دارالشروق.
- عباس، احسان (۱۹۷۸م)، بدر شاکر السیاب، حیاته و شعره، ط ۴، بیروت، دارالثقافة.
- علوش، ناجی (۱۹۷۱م)، مقدمه دیوان سیاب، مجلد الاول، بیروت، دارالعودة.
- کندي، محمد علی (۲۰۰۳م)، الرمز و القناع فی الشعر العربی الحديث، ط ۱، لبنان، بیروت، دارالکتب الجدید المتحدہ.
- الموسی، خلیل (۱۹۹۱م)، الحدائث فی حركة الشعر العربی المعاصر، ط ۱، دمشق، مطبعة الجمهورية.
- حبیبی، علی اصغر، بهروزی، مجتبی (۱۳۹۰ه.ش)، کاربرد دوگانه نقاب سندباد در شعر عبد الوهاب البیاتی، فصلنامه لسان المبین، ش ۳.
- حبیبی، علی اصغر (۱۳۹۰ه.ش)، واکاوی نقاب تموز در شعر سیاب، مجله زبان و ادبیات عربی سابق، ش ۵.
- سلیمی، علی، صالحی، پیمان (۱۳۹۰ه.ش)، بررسی تطبیقی سندباد در شعر سیاب و خلیل الحاوی، مجله زبان و ادبیات عربی، ش ۴.
- سلیمی، علی، صالحی، پیمان (۱۳۹۰ه.ش)، خوانش‌های متفاوت از سندباد در شعر معاصر عربی، فصلنامه لسان مبین، ش ۴.
- معروف، صالحی، پیمان (۱۳۹۰ه.ش)، نقد توصیفی تحلیلی اسطوره در شعر سیاب، فصلنامه ادبیات تطبیقی، ش ۱.
- یونس، محمد عبدالرحمن، (بی تا)، فضاء الموت و اسطوره تموز و عشتار فی شعر سیاب، جامعة ابن رشد.
- عوض، ریتا ( ۱۹۷۴م)، اسطوره الموت و الإنبعاث فی الشعر العربی الحديث، بیروت، الجامعة الأمريكية.

## أسفار سندباد السبعة و استعمالها الموازي و الطردي في أشعار السيّاب

رضا افخمى عقدا<sup>١</sup>

سيما شفيعى<sup>٢</sup>

### الملخص

نفوذ الاستعمار الشامل من حيث الاقتصادى، و الثقافى، و الاجتماعى، و السياسى فى البلاد المختلفة للقرن الأخير و توسيع عمّاله فى هذه البلاد خاصةً البلاد العربيّة، أزمعلماء الدين، و المثقفون، و الشعراء، و الأدباء، المقاومة ضد الاستعمار بالطرق المختلفة. إنهم قصدوا تنمية الشعور الاجتماعى و صحوتها قبال الاستعمار. اختار أكثر الشعراء للوصول إلى هذا الهدف الهام، الإقبال إلى الأساطير المختلفة العالميّة، الوطنيّة و الاقليميّة. استفاد بدر شاكّر السيابمن تقنية الأساطير ولكن الأوضاع و العالم الذى يعيش فيه، أوجبه على الانزياح لمصير الأسطورة و يتبعه مسيرها كما إنهمراقب استعمال الأسطورة الموازي و رعاية جوانبها المختلفة. يختار هذا البحث عدداً من قصائد هذا الشاعر و يدرس فحصاً دقيقاً لانزياحه و استعماله الموازي و الطردي لأسفار سندبادالأسطورية السبعة، ودوافع الشاعر فى الانزياح، مستفيداً من المنهج الوصفى - التحليلي. نتائج البحث تشير إلى أنّ سندباد فى كل هذه القصائد يعدّ رمزَ الشاعر نفسه الذي يذهب إلى بلاد مختلفة، يقصّد النجاة من أظفار المرض و البحث عن العلاج. ولكن على خلافجهة قصة سندباد و أسفاره الناجحة المدهشة المعجبة، لا يوجد فى قصائد الشاعر أثر من العلاج الفردي، و الاجتماعى، و السياسى الذي يعتبر نوعاً من الانتصار و الفوز، و كل جهود السياب للعلاج تنتمي إلى هزيمة مرّة. فى الواقع، على عكس جهة قصة ألف ليلة و ليلة، كل سفر الشاعر (سندباد) يوفّر مجالاً لهزيمة أخرى.

**الكلمات الرئيسية:** الشعر المعاصر العربي، بدر شاكّر السياب، الأسطورة، أسفار سندباد السبعة، الانزياح.

١- أستاذ مشارك فى اللغة العربية و آدابها بجامعة يزد

٢- خريجة ماجستير فى اللغة العربية و آدابها